

آیا مسیحیان به «یک خدا» اعتقاد دارند؟

پیش از بحث در خصوص «تثلیث» و «پسر خدا بودن عیسی مسیح» لازم است بر اعتقاد مسیحیت به خدای واحد تأکید بگذاریم.

در عهدعتیق

در کتاب مقدس همه صفاتی که ادیان ابراهیمی برای خدا قائل شده‌اند، تأیید شده است که مهم‌ترین آنها، وحدانیت یا یگانگی خداست. آیه‌های متعددی، چه در عهدعتیق و چه در عهدجدید، وحدانیت خدا را با قاطعیت اعلام می‌دارد. یکی از این آیات، در تورات موسی یافت می‌شود که در واقع در حکم «شهادتین» یهودیان می‌باشد. در عصری که تمام ملل دنیا پرستش خدایان متعدد را امری بدیهی می‌پنداشتند، موسی به قوم اسرائیل چنین فرمود: «ای اسرائیل، بشنو! یهوه خدای ما، یهوه واحد است. پس یهوه، خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما» (تثنیه ۶:۴ و ۵). در کتاب اشعیای نبی نیز که حدود ۷۰۰ سال پیش از مسیح نوشته شده، خداوند چنین می‌فرماید: «خداوند، پادشاه اسرائیل... که ولی ایشان است چنین می‌گوید: من اول هستم و من آخر هستم، و غیر از من خدایی نیست» (اشعیا ۴۴:۶).

در عهدجدید

اندیشه یکتا بودن خدا توسط عیسی مسیح و رسولان او در عهدجدید نیز مورد تأکید قرار گرفته است. عیسی مسیح در بحثی که با یکی از فقهای یهود داشت، این موضوع را تأکید کرد؛ ماجرا به این شکل بود: «و یکی از کاتبان چون مباحثه ایشان را شنیده، دید که ایشان را جواب نیکو داد، پیش آمده، از او پرسید که "اول همه احکام کدام است؟" عیسی او را جواب داد که "اول همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است. و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما که اول از احکام این است..."» (انجیل مرقس ۱۲:۲۹-۳۰).

پولس، رسول برجسته مسیح نیز چنین فرموده است: «ما را یک خدا است، یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند، یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم» (اول قرنتیان ۸:۶). در این زمینه، در کتابمقدس آیات بی‌شماری هست که به‌خاطر محدودیت زمان، از نقل آنها خودداری می‌کنیم.

بنابراین، مطابق تعلیم صریح کتابمقدس، بدون هیچگونه تردیدی، خدا یکی است و خدای دیگری جز او وجود ندارد. کسی را نیز در جلال خود شریک نمی‌سازد.

پس اعتقاد به تثلیث چیست؟

پس اگر مسیحیان فقط به یک خدا قائلند، عقیدت «تثلیث» چیست؟ چرا مسیحیان معتقدند که عیسی مسیح و روح‌القدس نیز از ذات الهی برخوردارند؟ آیا این بدان معنی نیست که سه خدا وجود دارد، یعنی پدر و پسر و روح‌القدس؟

تعریف "علمی" تثلیث

پیش از آنکه «تثلیث» را به‌زبانی ساده تعریف کنیم و توضیح دهیم، لازم است نخست تعریف «علمی» آن را ارائه دهیم. این تعریف «علمی» مورد قبول تمامی فرقه‌های مسیحی است و مرجع نهایی اعتقاد مسیحیان در خصوص این موضوع می‌باشد.

اصطلاح «تثلیث» از کلمه عربی «ثَلَاثَة» به معنی «سه» می‌آید. بنابراین، تثلیث یعنی «سه بخش کردن... قائل به سه‌گانگی (در ألوهیت) شدن».

در کتاب فرهنگ لغات کتابمقدس در مورد تثلیث آمده، نقل می‌کنیم؛ این فرهنگ، تثلیث را در سه عبارت ساده، اینچنین توضیح می‌دهد: «۱- خدایی نیست جز یکی؛ ۲- پدر، پسر، و روح‌القدس هر یک به‌طور کامل و ابدی خدا است. ۳- پدر، پسر، و روح‌القدس هر یک شخص متمایزی می‌باشد.» اما خدای تثلیث قابل تجزیه نیست، یعنی نمی‌توان گفت که خدای پدر یک سوم تمامیت خداست، و پسر نیز یک سوم و روح‌القدس هم یک سوم. اینها تعریف ساده و درضمن رسمی آموزه تثلیث می‌باشد. اکنون به تعاریف فنی‌تر که از کتاب‌های اصول اعتقادات متعلق به فرقه‌های مختلف مسیحیت اخذ شده، توجه بفرمایید.

نخستین تعریف را از کتاب «الهیات مسیحی» نقل می‌کنیم. این کتاب معرف اعتقادات «آرمینیوسی» از فرقه پروتستان می‌باشد. در این کتاب، تثلیث چنین تعریف شده است: «در الهیات مسیحی، اصطلاح "تثلیث اقدس" به این معنی است که در خدای واحد، سه شخصیت یا اقنوم مشخص وجود دارد که هم‌ذات بوده و به نام پدر و پسر و روح‌القدس معروف‌اند. ما خدای واحد را که دارای سه اقنوم می‌باشد، عبادت می‌کنیم. اعتقادنامه آتاناسیوس این اعتقاد را به این صورت بیان می‌کند: "ما خدای واحد را که دارای تثلیث می‌باشد و تثلیث را که دارای وحدت می‌باشد، عبادت می‌نماییم. اقنوم ثلاثه از

یکدیگر متمایز هستند، ولی ذات الهی را قابل تقسیم نمی‌دانیم. این سه اقنوم با یکدیگر دارای ابدیت و تساوی همانند می‌باشند، به طوری که ما وحدانیت کامل را در تثلیث، و تثلیث کامل را در وحدانیت عبادت می‌نماییم.»

تعریف دیگری را از کتاب «خلاصه اعتقادات مسیحی» نوشته عالم بزرگ الهیات، لوئیس برکوف (۱۸۷۴-۱۹۵۷) نقل می‌کنیم. این کتاب معرف اعتقادات «کالوینیستی» می‌باشد (اکثر پروتستانها پیرو این نظام عقیدتی هستند). در این کتاب، عقیدت تثلیث چنین تبیین شده است: «کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که خدا در عین حال که واحد است، به صورت سه شخص (یا اقنوم) وجود دارد، یعنی پدر و پسر و روح القدس... این سه در عین حال، چنان ماهیتی دارند که می‌توانند با یکدیگر وارد رابطه شخصی شوند. پدر می‌تواند با پسر سخن گوید و بالعکس، و هر دو می‌توانند روح القدس را صادر کنند. راز واقعی تثلیث در این است که هر یک از شخص‌ها از تمامی و کل ذات یا جوهر الهی برخوردار است، و اینکه این جوهر الهی خارج و جدا از این شخص‌ها موجودیت ندارد. این سه در ذات، یکی تابع دیگری نیست، گرچه می‌توان گفت که به ترتیب موجودیت، نخست پدر قرار دارد، دوم پسر، و سوم روح القدس. این ترتیب در نقش‌های ایشان نیز منعکس می‌باشد.»

در کتاب «اصول اعتقادات کلیسای کاتولیک» نیز تثلیث اینچنین تبیین شده است: «اصل جزمی تثلیث اقدس: تثلیث واحد است. ما قائل به سه خدا نیستیم، بلکه به یک خدای واحد در سه شخص، یعنی «تثلیث هم‌ذات». شخص‌های الهی در الوهیت یکتا شریک نیستند، بلکه هر یک از آنها، خدای کامل است: "پدر همانی است که پسر است، و پسر همانی است که پدر است، و پدر و پسر همانی هستند که روح القدس است، یعنی در طبیعت خود، یک خدای واحد." هر یک از این سه شخص همین واقعیت است، یعنی ذات، جوهر، یا ماهیت الهی.»

تعریف و توضیح ساده

به عبارتی ساده، مسیحیت به یک خدای واحد عقیده دارد. اما این خدای واحد در درون خود دارای سه «شخص» می‌باشد، یعنی پدر و پسر (عیسی مسیح) و روح القدس. این هر سه شخص به یک اندازه «خدا» هستند؛ هیچیک از دیگری «بیشتر» یا «کمتر» خدا نیست. اما این سه شخص، «سه خدا» را تشکیل نمی‌دهند، بلکه یک خدای واحد را.

در ضمن، هر یک از این سه شخص، برای خود وجودی مستقل است، یعنی اینکه «پدر» نه پسر است و نه روح القدس. «پسر» نیز نه پدر است و نه روح القدس. «روح القدس» نیز نه پدر است و نه

پسر. همچنین باید تذکر داد که منظور از تثلیث این «نیست» که خدا گاه خود را به صورت «پدر» متجلی می‌ساخت، گاه به صورت «پسر» و گاه به صورت روح القدس.

چگونگی شکل‌گیری آموزه تثلیث

برای اینکه بینیم آموزه و عقیدت تثلیث از کجا آمد و چگونه شکل گرفت، نخست باید اشاراتی را که در کتاب مقدس آمده، مطرح کنیم. در کتاب مقدس، چه در عهدعتیق (تورات و کتب انبیای یهود) و چه در عهدجدید (انجیل و نوشته‌های رسولان مسیح)، رویدادها و مطالبی عجیبی ذکر شده است، رویدادهایی حاکی از آن که در مقاطع خاصی از زمان، جلوه‌ای از خدا به صورت قابل رؤیت بر بشر ظاهر شده است، در عین حال که ذات الهی کماکان در تمام عالم هستی وجود داشته است. در واقع مقوله‌ای مطرح می‌شود که می‌توان آن را «تجلی قابل رؤیت خدا» نامید. برای روشن شدن موضوع، فقط به چند نمونه از این رویدادها و مطالب می‌پردازیم.

در عهدعتیق

در عهدعتیق گرچه موضوع «تثلیث» به روشنی مکشوف نشده بود، اما رویدادهایی در آن قید شده که برای یهودیان سؤال‌برانگیز بود، رویدادهایی که طی آنها انسانی بر انبیا یا افراد برگزیده ظاهر می‌شد و کاری می‌کرد که آنها یقین بیابند که آن انسان خدا است! علمای یهود برای توجیه این مطلب، آن وجود را «فرشته خاص» خدا می‌دانستند؛ نه فرشته‌ای به سان فرشتگان دیگر، بلکه فرشته‌ای که مظهر ذات خدا بود و می‌شد او را خدا خواند.

به‌عنوان مثال، زمانی که یعقوب، نوه ابراهیم، به سرزمین پدری خود باز می‌گردد، به‌خاطر ترسی که از برادر خود در دل داشت، دچار اضطراب و تلاطم روحی می‌شود. در شب پیش از ملاقات دو برادر، مرد ناشناسی بدون مقدمه قبلی، به سراغ یعقوب می‌آید و تا پگاه با او کشتی می‌گیرد. پیش از طلوع آفتاب، آن مرد که هنوز هویتش آشکار نشده، قصد رفتن می‌کند. اما یعقوب به او می‌گوید: «تا مرا برکت ندهی، تو را رها نکنم!» آن مرد یعقوب را برکت می‌دهد و نام او را به اسرائیل تغییر می‌دهد. یعقوب که عمیقاً تحت تأثیر این رویداد قرار گرفته، می‌گوید: «خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شد!» (پیدایش ۳۲: ۲۴-۳۰).

سالها پس از این ماجرا، وقتی قوم اسرائیل در سرزمین کنعان سکنی گرفته بودند، زن نازایی با مردی مواجه می‌شود که به او نوید تولد پسری را داد، پسری که برگزیده خدا خواهد بود. شوهر آن زن، از آن مرد نامش را می‌پرسد. مرد در جواب می‌گوید: «چرا در باره اسم من سؤال می‌کنی چونکه آن

عجیب است!» شوهر آن زن وقتی در مقام سپاسگزاری از خدا، در حضور آن مرد برای خدا قربانی تقدیم می‌کند، آن شخص ناگهان در میان آتش و دود قربانی به آسمان بالا می‌رود. آن زن و شوهر با دیدن این رویداد خارق‌العاده، از وحشت بر زمین می‌افتند. در این لحظه، شوهر به زن خود می‌گوید: «البته خواهیم مرد زیرا خدا را دیدیم!» در واقع آنها، آن مرد یا آن فرشته را مظهر وجود خدا می‌دانستند و کتابمقدس نیز این تصور را نفی نمی‌کند. این ماجرا شباهت زیادی به ماجرای ملاقات یعقوب با آن مرد دارد. وقتی فرزندشان به دنیا آمد، او را «سامسون» نامیدند، همان قهرمان معروف.

در قسمت‌های دیگر کتابمقدس نیز آیاتی وجود دارد که به شخصی اشاره می‌کند که الوهیت دارد و مظهر وجود خدا شناخته شده است. به عنوان مثال، در کتاب اشعیا نبی، در مورد مسیحای موعود چنین پیشگویی شده است: «برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود؛ و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد» (اشعیا ۹:۶). این یکی از عجیب‌ترین آیه‌های عهدعتیق می‌باشد. توجه کنید که در این آیه آمده که این پسر، پادشاه بوده، نامش نیز «خدای قدرتمند» خوانده خواهد شد. عجیب است که یک پسر، «خدا» خوانده شود. به علاوه او «پدر سرمدی» نیز نامیده شده است، یعنی «سرمنشأ ابدیت». تمام این صفات و القاب، صفات خدا هستند که به یک موجود انسانی نسبت داده شده است.

جالب اینجاست که این مطالب در کتابی نوشته شده (یعنی عهدعتیق) که شدیداً مروج یکتاپرستی است و بارها مؤکداً اعلام داشته که هیچ موجود دیگری نباید در کنار خدا مورد پرستش واقع شود و خدا هیچگاه کس دیگری را در جلال خود شریک نمی‌سازد.

در عهدجدید

موضوع «تجلی قابل رؤیت خدا» در عهدجدید بسیار روشنتر از عهدعتیق مطرح می‌شود. نخست، پیش از تولد عیسی ناصری، فرشته‌ای در خواب به یوسف، نامزد مریم، ظاهر می‌شود و به او می‌گوید که فرزندی که از مریم به دنیا خواهد آمد، از جانب روح‌القدس در بطن مریم قرار گرفته و او همان نجات‌دهنده‌ای خواهد بود که اشعیا در مورد او پیشگویی کرده و گفته است که نامش «عمانوئیل» خواهد بود، یعنی «خدا با ما» (اشعیا ۷:۱۴ و متی ۲۰:۱-۲۴). در واقع، لقب عیسی ناصری، «عمانوئیل» بود، زیرا او خدایی بود که «با انسانها» و «در میان انسانها» بود.

همین عیسی ناصری، چون رسالت خود را آغاز کرد، در مباحثه‌هایی که با علما و فقهای یهود داشت، خود را «پسر خدا» و «مساوی با خدا» معرفی می‌کرد. به چند نمونه توجه بفرمایید:

روزی عیسی در روز شنبه بیماری را شفا داد. کاهنان یهود به او اعتراض کردند. «عیسی در جواب ایشان گفت: "پدر من تا کنون کار می‌کند و من نیز کار می‌کنم." پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سبب را می‌شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می‌ساخت» (انجیل یوحنا ۱۶: ۵ و ۱۷).

در مباحثه دیگری با سران مذهبی یهود، عیسی فرمود: «من و پدر یک هستیم.» واکنش سران یهود این بود: «آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. عیسی بدیشان جواب داد: "از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به سبب کدامیک از آنها مرا سنگسار می‌کنید؟" یهودیان در جواب گفتند: "به سبب عمل نیک تو را سنگسار نمی‌کنیم بلکه به سبب کفر، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می‌خوانی!" (یوحنا ۱۰: ۳۰-۳۳).

و یک بار نیز وقتی در شب آخر با شاگردانش صحبت می‌کرد، چنین گفت و گویی رد و بدل شد: «عیسی بدو گفت: "من راه و راستی و حیات هستم. هیچکس جز به وسیله من نزد پدر نمی‌آید. اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید و بعد از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید." فیلیپس بدو گفت: "ای آقا، پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است." عیسی بدو گفت: "ای فیلیپس، در این مدت با شما بوده‌ام، آیا مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است؛ پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده؟" (یوحنا ۱۴: ۶-۹).

در صدر مسیحیت

از همان آغاز مسیحیت، به گواهی اسناد تاریخی غیرمسیحی، مسیحیان در تجمعات خود، عیسی مسیح را همچون خدا ستایش و نیایش می‌کردند. آنان طبق تعلیم رسولان مسیح، عیسی را یک وجود الهی می‌دانستند.

شکل‌گیری آموزه تثلیث

پس از عروج مسیح به آسمان پس از مرگ و قیامش، رسولان و بعدها پدران کلیسا با بررسی زندگی و تعالیم او، تحت هدایت روح القدس به این آگاهی رسیدند که مسیح همان «تجلی قابل رؤیت» خدا در عهدعتیق بوده که در مقطعی خاص از زمان، تن گرفت و انسان شد و در میان ما زیست تا کفاره گناهان ما را بپردازد. آنان ایمان داشتند که عیسی مسیح صاحب الوهیت بود؛ و همیشه با خدا بوده است.

اما تبیین و بیان دقیق این موضوع سؤالاتی را بر می‌انگیزد. آیا مسیح، این «تجلی قابل رؤیت» خدا با خدا برابر است؟ آیا با خدا هم‌ذات است؟ آیا با خدای پدر هم‌مرتبه است یا پایین‌تر از او قرار دارد؟ آیا مخلوق است یا مولود، یا اینکه همراه با خدا ازلی است؟ آیا به این ترتیب سه خدا نخواهیم داشت، یعنی پدر و پسر و روح‌القدس؟ رابطه این سه با هم چگونه است؟

جمع‌بندی و بیان و تبیین این اصول کار ساده‌ای نبود. در کتاب‌مقدس حقایق به صورت غیرسیستماتیک و عمدتاً در لابلای رویدادها و تعالیم مختلف ابراز شده بود، حال چگونه می‌شد تمام آنها را به شکل یک اصل منسجم بیان داشت که هم جامع باشد و هم مانع؟ هم تمامی حقایق کتاب‌مقدس را بیان دارد و هم از شرک و چندخدایی به دور ماند؟ هم تمامی مندرجات کتاب‌مقدس را مد نظر داشته باشد و هم پاسخ بدعتکاران را بدهد، بدعتکارانی که پسر خدا را در مرتبه‌ای پایین‌تر از خدای پدر قرار می‌دادند؟

در قرون دوم و سوم، علمای الهیات و پدران برجسته کلیسا به تدریج نیاز به تدوین یک آموزه رسمی و جامع را احساس کردند. از اینرو، علمای الهی برجسته‌ای چون ایرنه‌ئوس، ترتولیان، اریجن و دیگران، در کتاب‌ها و رسالات الهیاتی و فلسفی خود، به تشریح این آموزه بر اساس کتاب‌مقدس و سنت رسولان پرداختند. تا اینکه سرانجام، با برگزاری چند شورای بین‌الکلیسایی در سده‌های چهارم و پنجم میلادی، آموزه و عقیدتی تدوین شد که برای نامگذاری آن، از کلمه «تثلیث» استفاده کردند. برای این منظور، نوشته‌های علمای الهی برجسته نیز که از بعضی از آنها نام بردیم، مد نظر قرار داده شد.

چند توضیح و تمثیل غلط

برخی، برای اینکه تثلیث را توضیح دهند و آن را قابل درک بسازند، دست به ارائه توضیحات، یا بهتر است بگوییم، تمثیل‌ها می‌زنند. ذیلاً چند مورد از این تمثیل‌های غلط را مورد اشاره قرار می‌دهیم.

تمثیل مثلث

می‌گویند همانطور که مثلث دارای سه ضلع است، اما این سه ضلع مجموعاً یک مثلث واحد را تشکیل می‌دهند، خدا نیز از سه شخص تشکیل شده که با هم یک خدای واحد را بوجود می‌آورند. در وهله اول، این مثال منطقی به نظر می‌رسد، اما با تعریفی که از تثلیث به دست دادیم ناسازگار است. در مثلث، هر ضلع به‌خودی خود فقط یک "ضلع" است، نه یک مثلث. اما در تثلیث، هر شخص (پدر یا پسر یا روح‌القدس) به‌تنهایی کاملاً ذات الهی دارند و با دو شخص دیگر از نظر ذات الوهی و ابدیت برابرند. ما در واقع، سه مثلث داریم که روی هم یک مثلث را بوجود می‌آورند و این یک راز است.

تمثیل مولکول آب

برخی دیگر نیز می‌گویند که مولکول آب یعنی هاش-دو-او، می‌تواند به سه صورت ظاهر شود، به صورت آب، به صورت بخار، و به صورت یخ. اما در هر سه صورت، همان یک مولکول وجود دارد. و می‌گویند خدا نیز طبق صلاح‌دید خود، خود را به صورت‌های مختلف نشان می‌دهد. این تمثیل نیز نادرست است، زیرا در اینجا ما یک مولکول واحد داریم که "بر حسب شرایط محیطی" به صورت‌های مختلف ظاهر می‌شود. آب می‌تواند تبدیل به بخار یا یخ شود، یخ و بخار نیز همینطور. اما در تثلیث، پدر هیچگاه به صورت پسر ظاهر نمی‌شود، پسر نیز هرگز به صورت پدر ظاهر نمی‌شود، و روح‌القدس نیز به همین شکل. این سه شخص هیچگاه تبدیل به یکدیگر نمی‌شوند. در ضمن، خدا "بر حسب شرایط" هیچگاه تغییر شکل و صورت نمی‌دهد و سه شخص الوهی در تثلیث همواره هویت ذاتی خود را حفظ می‌کنند.

تمثیل تخم‌مرغ

بعضی دیگر هم می‌گویند که تثلیث مانند تخم‌مرغ است. با اینکه تخم‌مرغ از زرده و سفیده و پوسته تشکیل شده، اما کماکان یک تخم‌مرغ است. و می‌گویند که تثلیث هم به همین صورت است. این تمثیل نیز بسیار نادرست است. در تخم‌مرغ، زرده تخم‌مرغ نیست، سفیده و پوسته هم تخم‌مرغ نیستند. اما در تثلیث، هر یک از سه شخص، به تنهایی کاملاً خدا است. در واقع ما سه تخم‌مرغ داریم که به گونه‌ای که برای بشر رازگونه است، یک تخم‌مرغ واحد را تشکیل می‌دهند.

تمثیل مردی که نقش‌های مختلف دارد

عده‌ای نیز می‌گویند مثلاً نادر برای فرزند خود پدر است و برای پدر خود پسر است و برای همسر خود، شوهر، و او در "شرایط مختلف" نقش‌های مختلفی ایفا می‌کند. لذا سه شخص تثلیث نیز همینطور هستند. این کاملاً اشتباه است. نادر یک شخص واحد است که برای افراد مختلف فقط "نقش‌های" مختلف و روابط متفاوت دارد. در حالیکه در تثلیث ما واقعاً سه شخص داریم. این سه شخص هر یک نقش خاص خود را دارند. خدا در شرایط متفاوت نقش‌های متفاوت ایفا نمی‌کند. خدای واحد از سه شخص الوهی تشکیل شده که هر یک نقش خاص خود را دارند.

آیا تثلیث منطقی است

آیا تثلیث منطقی است؟ آیا قابل درک است؟

یک نکته مهم را فراموش نکنیم، و آن اینکه ما انسانها مخلوقیم و مخلوق طبعاً قادر به ادراک خالق خود نیست. علاوه بر این، شعور و ادراک ما از پدیده‌های اطرافمان، به واسطه یک ارگان ۱۴۰۰ گرمی صورت می‌پذیرد که آن را مغز می‌نامیم. آیا درست است که انتظار داشت این ارگان کوچک خالق نامتناهی خود را ادراک کند و بر او شعور و وقوف بیابد؟

مثالی بزنیم: جانداران از نظر شعور و ادراک به درجات مختلفی تقسیم می‌شوند. موجودات با درک محدود قادر به ادراک اموری نیستند که حیوانات با درکی گسترده‌تر ادراک می‌کنند. مثلاً ادراک یک مگس از محیط خود با ادراک سگ بسیار متفاوت است. انسان در میان موجودات زنده بالاترین سطح و قدرت ادراک را دارد. با اینحال، در مقایسه با فرشتگان که مخلوقاتی روحانی هستند، درک انسان بسیار محدود است، چه برسد در مقایسه با خدا. این امر حتی در میان انسانها نیز صادق است، یعنی اینکه یک خردسال، قادر در درک اموری نیست که بزرگسالان ادراک می‌کنند. و امروزه، آن انسان بزرگسال و بالغ که به بالاترین مدارج علمی رسیده است، اذعان می‌دارد که عالم هستی بسی پیچیده‌تر از آن است که می‌پنداشته است. به عبارتی دیگر، انسان حتی قادر به درک عالم مخلوق نیست، چه برسد به درک وجود خالق خود!

لذا اگر تثلیث گاه سؤال برانگیز یا غیر قابل درک می‌نماید، جای تعجب نیست، چرا که ذات خدا را کدام مخلوق است که بتواند درک کند؟ تثلیث به‌راستی یک راز است. آن را باید آنگونه که خدا در کلامش مکشوف ساخته پذیریم.

خردمندانه‌ترین راه برای انسان

لذا خردمندانه‌ترین راه برای انسان این است که در مقابل خدای خود فروتن شود و او را آنطور بپذیرد که او خود را در کلامش مکشوف فرموده است. انسان هیچگاه نخواهد توانست به چگونگی و ماهیت وجود خالق خود وقوف و آگاهی بیابد. اما خالق، تا آنجا که برای درک انسان مقدور بوده، خود را به بشر شناسانده است. او در کتاب مقدس، با استفاده از اصطلاحات قابل درک برای بشر، نظیر «پدر»، «پسر»، و «روح مقدس» خود را به‌صورت تثلیث به انسان مکشوف ساخته است. او وجود خود را فقط تا آن حد بر ما آشکار فرموده که ما قادر به درکش بودیم و لازم بود بدانیم.

موضوع مهم دیگر این است که ذات خدا را باید به یاری و مدد خود او بشناسیم، نه با کمک عقلی که حتی قادر به شناخت عالم مخلوق نیست. از اینروست که کلام خدا می‌فرماید: «خدا این همه را به وسیله روح خود از راه الهام به ما آشکار ساخته است، زیرا روح القدس همه چیز حتی کنه نیت الهی را کشف می‌کند... ما در باره این حقایق، با عباراتی که از حکمت انسان ناشی می‌شود سخن نمی‌گوییم، بلکه با آنچه روح القدس به ما می‌آموزد، و به این وسیله، تعالیم روحانی را برای اشخاص روحانی بیان می‌نماییم. کسی که روحانی نیست، نمی‌تواند تعالیم روح خدا را بپذیرد، زیرا به عقیده او این تعالیم پوچ و بی‌معنی هستند. و در واقع، چون تشخیص این گونه تعالیم محتاج به بینش روحانی است، آنها نمی‌توانند آن را درک کنند» (رساله اول قرن‌تین ۲: ۱۰-۱۴، ترجمه مژده برای عصر جدید).

ب: پسر خدا،

چند توضیح از کتاب مقدس

پس از پرداختن به موضوع تثلیث، اینک می‌توانیم توضیحات بیشتری در باره عیسی مسیح بدهیم و شرح دهیم که منظور مسیحیان از اینکه می‌گویند «عیسی پسر خداست» چیست. «پسر خدا» چه معنایی دارد؟ آیا منظور این است که خدا همسری اختیار کرد و نتیجه آن تولد عیسی مسیح بود؟ عیسی که بود؟ رابطه او به‌عنوان پسر خدا با خدای پدر چه بود؟ برای تشریح این نکته، بهترین راه بررسی بخشهایی از عهد جدید است که مقوله «پسر خدا» را تشریح می‌کنند.

«پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است...»

بحث خود را در خصوص پسر خدا بودن عیسی، با نقل یک آیه بسیار مهم از انجیل یوحنا آغاز می‌کنیم. می‌فرماید: «خدا را هرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد» (یوحنا ۱: ۱۸).

در این آیه، سه نکته بسیار مهم نهفته است:

نخست اینکه خدا را هیچکس ندیده است. طبق تعالیم کتاب مقدس، انسان قادر به دیدن خدا نیست.

این خدای نادیده و نادیدنی، وجودی را در آغوش خود دارد که «پسر یگانه» نامیده شده است.

خدا در بخش دوم این آیه، «پدر» نامیده شده است. اصطلاح «پسر یگانه» که طبعاً حالتی استعاری

و مجازی دارد، به یک حقیقت روحانی بسیار مهم اشاره دارد و آن اینکه این «وجود» که در آغوش پدر است، مخلوق نیست، بلکه مولود است. همانطور که انسان فرزند خود را خلق نمی‌کند بلکه او را مولود

می‌سازد، «پسر یگانه» نیز مولود خداست، یا به عبارت ساده‌تر، از ذات خود پدر است. هر چه «پدر» هست، او نیز هست؛ همانطور که فرزند انسان نیز انسان است و ذات انسانی دارد و تمام خصوصیات ژنتیکی پدر و مادر را دارا است.

بر اساس این آیه، این «پسر یگانه» همواره در «آغوش» پدر است، چرا که در بخش دوم این آیه، فعل به زمان حال به کار رفته است. یعنی هیچ زمانی وجود نداشته که «پسر یگانه» نبوده باشد یا پدر و پسر یگانه بدون وجود یکدیگر و مستقل از هم وجود داشته باشند.

اصطلاح «آغوش پدر» نیز که حالتی استعاری و مجازی دارد، بیانگر رابطه حیاتی و تنگاتنگی است که میان «پدر» و «پسر یگانه» برقرار می‌باشد.

و بالاخره، در بخش سوم این آیه می‌بینیم که گرچه خدا یا پدر را هرگز کسی ندیده و نمی‌تواند هم دید، اما «پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است»، هم اوست که پدر را بر ما ظاهر می‌کند. در زبان اصلی انجیل، یعنی زبان یونانی، عبارت «ظاهر کردن» به معنی «تفسیر کردن» است. یعنی «پسر یگانه» وجود خدا را بر ما کشف می‌کند و آن را برای ما تفسیر و تشریح و معرفی می‌نماید. به همین جهت، در انجیل‌ها می‌بینیم که چگونه عیسی مسیح آینه تمام‌نمای وجود خداست.

«و کلمه جسم گردید...»

آیه آغازین و معروف انجیل یوحنا نیز به درک بهتر مطلب کمک شایانی می‌کند؛ می‌فرماید: «در ابتدا کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود» (انجیل یوحنا ۱:۱). و بعد در آیه ۱۴ همان فصل می‌فرماید: «و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد پر از فیض و راستی. و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر.»

این «کلمه» کیست؟ از آیه ۱۴ پی می‌بریم که «کلمه» همان پسر یگانه خداست. اما چرا پسر یگانه خدا «کلمه» نامیده شده است؟ واژه لوگوس (Logos) در زبان یونانی، به معنی کلمه، سخن، و نیز معرفت و شناخت می‌باشد. لوگوس نزد یونانیان آن خرد کل بود که در پس جهان هستی وجود داشت و آن را ابقا و حفظ می‌کرد. یهودیان نیز «حکمت» یا خرد را آن بخش از وجود خدا می‌پنداشتند که عالم هستی را به وجود آورد.

یوحنا رسول تحت الهام روح القدس از همین واژه استفاده می‌کند تا رابطه عیسی مسیح را با خدا توضیح دهد. «کلمه» از ازل وجود داشت؛ این «کلمه» از همان ازل نزد خدا بود؛ و این «کلمه» خدا بود.

به عبارت دیگر، خدا همیشه وجود داشته است، و در بطن او «کلمه» بوده است. این «کلمه» گرچه جزئی از خدا بوده، اما در عین حال، به گونه‌ای از او متمایز است.

شاید با یک تمثیل ساده، موضوع روشنتر شود. اگر من در مقابل شما بنشینم و به جای سخن گفتن با شما، فقط به شما نگاه کنم، آیا قادر خواهید بود بدانید من چه فکر می‌کنم یا چه می‌خواهم بگویم؟ قطعاً نه! پس چه باید کرد؟ طبیعی است! باید سخن گفت؛ باید «کلمه‌ای» از دهان من خارج شود تا فکر من به گونه‌ای قابل درک یا «قابل لمس» در آید. در غیر اینصورت، هیچکس نخواهد توانست به فکر من پی ببرد. فکر ما تا زمانی که به صورت «کلمه» در نیاید، برای دیگران قابل درک و دسترسی نخواهد بود.

در اینجا نکته‌ی ظریفی وجود دارد. آیا در ذهن من، اول «فکر» به وجود می‌آید و بعد کلام؟ یا هر دو همزمان به وجود می‌آیند؟ اما سؤال مهم‌تر این است که آیا اساساً فکر کردن بدون کلمات امکان‌پذیر است؟ آیا کسی که هیچ زبانی نیاموخته، اصلاً قادر به فکر کردن می‌باشد؟ گویا نه! پس می‌توان گفت که فکر و کلمه گرچه از هم قابل تمایز و تشخیص می‌باشند، اما از یک ذات و جوهر برخوردارند. تفکر آن فرایندی است که طی آن فکر ما شکل می‌گیرد؛ کلمات و وسایلی هستند که به واسطه‌ی آنها تفکر می‌کنیم. اما علاوه بر این، کلمات و وسایلی هستند که فکر ما را به دیگران انتقال می‌دهند و آن را آشکار می‌سازند.

خدا آن «فکر اعظم»، آن خرد کل می‌باشد. اما چگونه می‌توانیم او را بشناسیم اگر «کلمه‌ای» از او صادر نگردد؟ عیسی آن «کلمه‌ای» بود که از آن خرد اعظم صادر شد، و به صورت قابل درک و قابل لمس، او را به ما شناسانید. او از آغاز وجود داشت، از همان زمانی که خرد اعظم وجود داشت. هر چه خرد اعظم بود، او نیز بود.

این «کلمه» در مقطعی از زمان که آن «خرد اعظم» مقرر فرموده بود، از او صادر شد، و به گونه‌ای که برای بشر خاکی «قابل شنیدن»، «قابل درک»، و «قابل لمس» باشد، ظاهر گردید. همانطور که در یوحنا ۱:۱۴ آمده، «کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی...» بدینسان، هر که این «کلمه»، این «پسر یگانه» را دید، خدا، آن خرد اعظم را دیده است. به همین جهت بود که عیسی به شاگردانش فرمود: «کسی که مرا دید، پدر را دیده است» (یوحنا ۹:۱۴). و در جای دیگر فرمود: «من و پدر یک هستیم» (یوحنا ۱۰:۳۰).

پرتو جلال خدا و مهر دقیق وجود او

آیه‌هایی در رساله به عبرانیان نیز روشن‌گر این موضوع می‌باشد. در آیات اولیه این رساله که یکی از کتب عهدجدید می‌باشد، چنین می‌خوانیم: «خدا در ایام قدیم، در اوقات بسیار و به راههای مختلف به وسیله پیامبران با پدران ما تکلم فرمود. ولی در این روزهای آخر، به وسیله پسر خود با ما سخن گفته است... آن پسر، فروغ جلال خدا و مظهر کامل وجود اوست...» (عبرانیان ۱: ۳، ترجمه مژده برای عصرجدید).

خدا پیش از فرستادن پسرش، از طریق انبیا با بشر سخن می‌گفت؛ اما وقتی پسرش را فرستاد، به گونه‌ای مستقیم با انسان تکلم کرد، چرا که این پسر «فروغ جلال خدا و مظهر کامل وجود او» می‌باشد. برای درک مطلب، باید دو اصطلاح «فروغ جلال خدا» و «مظهر کامل وجود خدا» را توضیح دهیم.

عیسی «فروغ جلال خدا» بود؛ او پرتو خورشید تابناک خدای متعال می‌باشد. خورشید را چگونه می‌دیدیم اگر پرتو و اشعه و فروغ او به زمین نمی‌رسید؟ آیا پرتو خورشید از خود او جداست؟ آیا درخشش خورشید در پرتو و اشعه آن ظاهر نمی‌شود؟ آیا آن دو، گرچه از یکدیگر قابل تشخیص‌اند، اما از یک ذات نیستند؟

عیسی «مظهر کامل وجود خدا» بود. این عبارت در متن اصلی یونانی، به طور دقیق‌تر چنین معنایی می‌دهد: «او مهر دقیق وجود خدا بود.» در دوران باستان که امضا مرسوم نبود، افراد مهم انگشتی بر انگشت داشتند که مهر ایشان بود و با آن اسناد رسمی را مهر می‌کردند. وقتی مهر را روی موم فشار می‌دادند یا آن را بر روی کاغذ می‌زدند، تصویری عیناً مشابه مهر تولید می‌شد. عیسی مهر خداست و تصویر دقیق ذات و ماهیت او را منعکس می‌سازد.

«و خدا گفت: روشنایی بشود...»

در فصل اول کتاب پیدایش، به هنگام شرح آفرینش جهان هستی، می‌بینیم که تمامی اجزاء عالم صرفاً با «گفتن» خدا خلق شد. خدا کلامی بر زبان آورد و پدیده‌ها آفریده شدند. اما واقعیت این است که این گفتن یا این کلام خدا، همان کلمه‌ای است که «نزد خدا بود و خدا بود» (یوحنا ۱: ۱). طرح آفرینش را خدای پدر ریخت؛ پسر یگانه او این طرح را به اجرا در آورد.

از اینرو، یوحنای رسول در ادامه آیه نخست انجیلش می‌فرماید: «همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت» (یوحنا ۱: ۳). نویسنده رساله به عبرانیان نیز که قبلاً به آن

اشاره کردیم، می‌فرماید: «خدا در ایام قدیم، در اوقات بسیار و به راههای مختلف به‌وسیله پیامبران با پدران ما تکلم فرمود. ولی در این روزهای آخر، به‌وسیله پسر خود با ما سخن گفته است. خدا این پسر را وارث کل کائنات گردانیده و به‌وسیله او همه عالم هستی را آفریده است. آن پسر، فروغ جلال خدا و مظهر کامل وجود اوست، و کائنات را با کلام پر قدرت خود نگه می‌دارد» (عبرانیان ۱: ۱-۳).

بدینسان، کلمه خدا نه فقط در مقطعی از زمان انسان شد تا نجات‌دهنده بشریت گردد، بلکه هم او بود که از جانب خدای پدر، مجری طرح آفرینش بود. افزون بر این، هم اوست که تمام هستی را با کلام پر قدرت خود نگاه می‌دارد، یعنی عامل بقای حیات و عالم هستی است.

اینچنین است معنی پسر خدا بودن عیسی

عیسی مسیح از ازل بود؛ از زمانی که خدا بود، او نیز بود. او جزئی از وجود خدا است. نه اینکه دو خدا وجود داشته باشد؛ خدا واحد است و «پسر» در آغوش اوست. این «جزء از وجود خدا» برای زمانی از پدر جدا شد، انسان گردید، به زمین آمد، بر روی صلیب جان سپرد تا کفاره گناهان بشر را بپردازد، و در روز سوم زنده شد، و به آسمان به جایگاه ازلی و ابدی خود بازگشت، به‌نزد خدای پدر.

مسیحیان یک انسان را به مقام خدایی نرسانده‌اند. این انسان با زندگی و تعالیم و معجزاتش نشان داد که همان کسی است که انبیای عهدعتیق وعده‌اش را داده بودند، همان کسی که طبق پیشگوییها «سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و "خدای قدیر" خوانده خواهد شد» (اشعیا ۹: ۶).

حتی شاگردانش نیز از ابتدا به این حقیقت پی نبرده بودند. این امر به‌تدریج بر آنها آشکار شد. عیسی به‌هنگام شام آخر، به شاگردانش فرمود: «از نزد پدر بیرون آمدم، و در جهان وارد شدم، و باز جهان را گذارده، نزد پدر می‌روم.» چون این را گفت، شاگردان شاد شده، گفتند: «هان، اکنون علانیه (یعنی آشکارا) سخن می‌گویی و هیچ مثل نمی‌گویی! الان دانستیم که همه چیز را می‌دانی ... بدین جهت باور می‌کنیم از خدا بیرون آمدی!» (یوحنا ۱۶: ۲۸-۳۰). یوحنا رسول که آیات فوق را در انجیلش نوشته است، در سالهای واپسین زندگانی، در رساله اول خود با اطمینان می‌نویسد: «ما دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم که پدر پسر را فرستاد تا نجات‌دهنده جهان بشود» (اول یوحنا ۴: ۱۴). هم او فصل اول همین رساله را چنین آغاز می‌کند: «آنچه از ابتدا بود، و آنچه شنیده‌ایم و به‌چشم خود دیده، آنچه بر آن نگرستیم و دستهای ما لمس کرد در باره کلمه حیات. و حیات ظاهر شد و آن را دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد» (اول یوحنا ۱: ۱ و ۲).

آنچه در انجیل در باره شخصیت و هویت واقعی عیسی مسیح آمده، زائیده توهامات خود عیسی یا احساسات شاگردانش نبود. آنان عمیقاً متقاعد شده بودند که آنچه عیسی در مورد خود فرموده بود، حقیقت داشته است.

آیا مقوله «پسر خدا بودن» تعلیم ابداعی عیسی بود

علمای دینی یهود نیز در مقابل ادعاهای عیسی، همان مشکلی را داشتند که بسیاری از مردم در هر دوره‌ای داشته‌اند. آنان نمی‌توانستند ادعاهای او را بپذیرند؛ می‌پنداشتند که عیسی انسانی است که ادعای خدایی می‌کند. وقتی عیسی به ایشان فرمود که «من و پدر یک هستیم»، ایشان قصد کردند که او را سنگسار کنند. عیسی از ایشان پرسید: «از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به سبب کدامیک از آنها مرا سنگسار می‌کنید؟ یهودیان در جواب گفتند: به سبب عمل نیک تو را سنگسار نمی‌کنیم، بلکه به سبب کفر! زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می‌خوانی!» (یوحنا ۱۰:۳۰-۳۳). طبق اناجیل، علت اصلی اعدام عیسی نیز همین ادعای او بود.

اما علمای یهود غافل بودند از اینکه درست عکس تصور آنان صادق است: عیسی انسانی نبود که ادعای خدایی می‌کرد، بلکه وجودی خدایی بود که انسان شده بود! نکته مهم اینجاست که سران یهود باور داشتند که مسیح‌های موعودشان وجودی الهی خواهد بود؛ اما مشکل آنان با عیسی این بود که ایشان او را آن مسیح‌های موعود نمی‌انگاشتند، چرا که انتظار ایشان این بود که مسیح‌های موعود با شکوه و جلال الهی و قدرتی حاکمانه به‌ناگاه در مقابل چشمان همه از آسمان نزول کند و قدرت حکومت روم را در هم بشکند و تمام جهان را تحت سلطه قوم یهود در آورد.

ج: پاسخ به چند سؤال

در رابطه با پسر خدا بودن عیسی، گاه مسیحیان و غیرمسیحیان سؤالات متفرقه‌ای مطرح می‌کنند که ذیلاً به طرح و پاسخگویی آنها می‌پردازیم:

آیا عیسی را مسیحیان به این مقام رساندند

بعضی ممکن است تصور کنند که عیسی خودش هیچگاه ادعای الوهیت نکرد، بلکه این پیروانش بودند که او را به این مقام رساندند. به پندار ایشان، عیسی انسان فرهیخته‌ای بود که به کمالات و کرامات دست یافته بود، و چون پیروانش تعالیم و معجزات او را دیدند، بعد از وفاتش به‌مرور زمان او را به مرتبت الهی رساندند.

برای پذیرش چنین تصویری، نخست لازم است که معتقد باشیم که کتابمقدس فاقد اعتبار و اصالت است؛ به عبارت دیگر، مطالب آن بازتاب واقعی و اصیل زندگی و تعالیم عیسی نیست، بلکه ساخته و پرداخته توهّمات رسولان او، یا در بهترین حالت، تراوش شیدایی ایشان به مولایشان بود. برای پاسخگویی به این مسأله، شما را به مطالعه بخشهای **A** و **B** مقالات این کانون دعوت می‌کنیم.

وقتی عیسی روی زمین بود، خدا کجا بود
با توجه به تعریفی که از تثلیث به دست دادیم، پاسخ به این سؤال مشخص است. عیسی پسر خدا بود، یا به عبارت فنی، او دومین اقنوم از تثلیث بود. وقتی پسر خدا انسان شد و بر روی زمین بود، خدای پدر و روح القدس کماکان در همه جا حضور داشتند. خدا مطلقاً محدود به مکان و زمان نشد. خدا همه جا بود.

چرا عیسی دعا می‌کرد؟

بعضی از مسیحیان که آموزه تثلیث را به درستی درک نکرده‌اند، تصور می‌کنند که وقتی می‌گوییم عیسی خدا بود، منظورمان این است که در دوره‌ای که مسیح بر روی زمین بود، خدا هیچ جای دیگری نبود. پس می‌پرسند که چرا عیسی دعا می‌کرد؟ به چه کسی دعا می‌کرد؟ آیا تظاهر می‌کرد تا فقط به شاگردانش بیاموزد که ایشان نیز باید دعا کنند؟

عیسی، پسر خدا، جسم شد و به زمین آمد. او انسان شد. در طول آن سالها، پسر خدا هم از الوهیت کامل برخوردار بود و از هم بشریت کامل. او به عنوان بشر نیاز داشت که دعا کند، همانطور که نیاز داشت غذا بخورد و استراحت کند. در ضمن، او در مقام پسر خدا، نیاز داشت به پدر مشارکت داشته باشد، همانگونه که در آسمان مشارکت داشت.

لذا وقتی عیسی دعا می‌کرد، واقعاً دعا می‌کرد. او با پدر خود که در آسمان بود، سخن می‌گفت.

تفاوت معنی کلمات «خدا» و «خداوند» چیست؟

بعضی گمان می‌برند که کلمات خدا و خداوند یک معنی می‌دهند. اما باید دانست که کلمه خداوند در اصل به معنی ارباب و صاحب است. در ادبیات کلاسیک فارسی، کلمه خداوند در همین معنا به کار رفته است.

خدا هم خدای ماست و هم خداوند ما. یعنی او هم خالق ماست و هم ارباب و صاحب و مولا و سرور ما.

در عهد جدید، عیسی مسیح، «خداوند» خوانده شده است. کاربرد این اصطلاح برای مسیح دو معنی می‌داده است. در وهلهٔ اول، همان معنی ارباب و مولا و سرور را ادا می‌کرده است. وقتی رسولان و سایرین او را خداوند صدا می‌کردند، در واقع او را پیشوا و سرور خود اعلام می‌کردند. اما، در کاربرد خاص کلمهٔ «خداوند» برای مسیح، این اصطلاح به الوهیت او نیز اشاره دارد. در این معنا، این اصطلاح او را «خدا» اعلام می‌دارد.

خاتمه

خوانندگان گرامی، گمان نمی‌کنیم که توضیحات ما پاسخگوی تمامی سؤالات شما بوده باشد؛ چنین ادعایی نیز نداریم. تا آن حد که در توانمان بود، موضوع را بر اساس مندرجات کتاب مقدس توضیح دادیم. اما سؤالات شما قطعاً کمکی خواهد بود در تکمیل این مقاله. لذا نظرات و سؤالات خود را حتماً با ما در میان بگذارید.